



پورحسن: فلسفه‌های مضاف غربی به درد ما نمی‌خورد / دریافت درستی از فلسفه علوم انسانی نداریم

قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، در مصاحبه‌ای با نشریه سوره اندیشه، مسئله زنده و کاربردی بودن فلسفه اسلامی را بررسی کرده است. پورحسن فلسفه اسلامی را اندیشه‌ای مستقل می‌داند که پیش از برخورد با فلسفه یونانی شکل گرفته و از ابتدا با جامعه اسلامی ارتباط داشته است.

قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، در مصاحبه‌ای با نشریه سوره اندیشه، مسئله زنده و کاربردی بودن فلسفه اسلامی را بررسی کرده است. پورحسن فلسفه اسلامی را اندیشه‌ای مستقل می‌داند که پیش از برخورد با فلسفه یونانی شکل گرفته و از ابتدا با جامعه اسلامی ارتباط داشته است. وی معتقد است فلسفه اسلامی هیچ‌گاه از نیازهای جامعه جدا نبوده و با اتکا به فلسفه‌های مضاف غربی نمی‌توان کاربردی شدن فلسفه را به نتیجه رساند، بنابراین تنها می‌توانیم از پرسش‌های غربی برای رسیدن به پاسخ‌های مستقل بهره بگیریم.

به گزارش خبرگزاری مهر، قاسم پورحسن در مصاحبه‌ای با نشریه سوره اندیشه با رد وابستگی فلسفه اسلامی به فلسفه یونانی می‌گوید: «این تلقی که در یونان فلسفه کاربردی بوده و اکنون نیز غرب به همان صورت دارای فلسفه کاربردی و در تداوم سنت یونانی است، اما فیلسوفان مسلمان از فارابی به بعد فلسفه را انتزاعی و دچار انحراف کرده‌اند، اشتباه است. چرا که ما در میانه تأملات عقلیمان به فلسفه یونانی برخوردیم.»

*فلسفه اسلامی هیچ‌گاه از جامعه اسلامی جدا نبوده است

وی معتقد است: «فلسفه اسلامی بر اساس دغدغه‌ها، نیازها، خواست‌ها، انتظارات و پرسش‌های جامعه اسلامی شکل گرفته بود و اتفاقاً همان پرسش‌ها بود که بعدها موضوعات بنیادین فلسفه اسلامی را شکل داد. این امر تا ملاصدرا نیز ادامه دارد.»

پورحسن در این باره تأکید می‌کند: «اساساً فلسفه و تفکر عقلی در جامعه اسلامی بر بستر جامعه شکل گرفته بود. یعنی پرسش‌های اولیه جامعه مانند اینکه انسان مختار است یا خیر، ایمان چیست، حقیقت ایمان چیست، با چه چیزی می‌شود ایمان را فهمید و از این قبیل بود که تفکر عقلی را شکل داد. در حقیقت این پرسش‌ها پیوند نیرومندی با تأملات عقلی ما داشتند، لذا فلسفه اسلامی در بستر پرسش‌های عینی ما شکل گرفت و بعد تداوم پیدا کرد.»

وی با رد جدا بودن فلسفه اسلامی از زندگی مسلمانان اظهار می‌کند: «فلسفه اسلامی در خلأ شکل نگرفته است و اساس فلسفه اسلامی چیزی غیر از زندگی مسلمانان و انتظارات و و ادراک‌ها و پرسش‌های آن‌ها نبوده است. در هیچ جامعه‌ای و در هیچ دوره‌ای فلسفه غیر از زندگی چیزی نبوده و برای زندگی و برای آنکه جامعه و انسان‌ها به نحو عقلی بتوانند درباره زندگی فکر کنند پرسش‌هایی را مطرح کرده است. فلسفه هیچ‌گاه از زندگی و جامعه جدا نبوده است.»

پورحسن با اذعان به پرور بودن بخش انتزاعی فلسفه اسلامی می‌گوید: «بخشی از فلسفه اسلامی که به مباحث انتزاعی‌تر می‌پردازد فربه‌تر و نیرومندتر شده است و ما بعد از ملاصدرا کمتر توانسته‌ایم تفکر مستقلی داشته باشیم، اما این به معنی این نیست که اساس فلسفه اسلامی بر انتزاعی بودن و صرف خیال اندیشی است. اوضاع اخلاق و جامعه در دوره‌های مختلف فراز و فرود داشته است و این امری طبیعی است. در یونان هم همین‌گونه است، یعنی در دورانی تأملات نظری برتر است و در دوران دیگر کاملاً حوزه عمل و پراکسیس غلبه دارد.»

*دریافت درستی از فلسفه علوم انسانی نداریم

این استاد فلسفه با به حاشیه بردن مسئله‌ای که هوسرل درباره بحران علم اروپایی مطرح کرد می‌گوید: «در نگاه دیلتای شاهدیم که علوم فرهنگی یا علوم روحانی در مقابل علوم طبیعی قرار گرفت و هدف این بود که به اندازه علوم طبیعی دارای اعتبار و اتقان شود. ما نباید چنین دغدغه‌ای در باب علوم انسانی داشته باشیم و فکر کنیم اگر با همان تراز که در علوم طبیعی داریم، علوم انسانی از جمله فلسفه را بسنجیم، کاربردی می‌شوند. این نگاه پوزیتیویستی و نگاه تجربه‌گرایانه‌ای که از دوره آمپریست‌ها یعنی از سده شانزدهم تا هجدهم به علوم از جمله به فلسفه وجود داشت، معضلی بود که در سنت آلمانی و در غرب شکل گرفته بود. ما باید پرسش خود را دقیق مطرح کنیم که مرادمان از کاربردی بودن چیست؟ آیا مضاف شدن علم را کاربردی بودن می‌گوییم؟ نسبت داشتن با سیاست را کاربردی بودن می‌گوییم؟ یا اینکه اگر فلسفه همانند علوم طبیعی شود را کاربردی بودن می‌گوییم.»

وی با این نگاه به نقد تصورات معمول در جامعه می‌پردازد: «بحث اشتباهی که امروزه در کشور ما وجود دارد این است که می‌گویند ما در علوم طبیعی و علوم پایه پیشرفت کرده‌ایم، اما در علوم انسانی پیشرفت نکرده‌ایم. مراد ما از پیشرفت چیست؟ آیا مراد ما این است که در غرب در باب فیزیک، ریاضی و در حوزه مکانیک مدلی وجود دارد که ما توانسته‌ایم بخشی از آن مسیر را طی کنیم و به آن دست پیدا کنیم، اما در علوم انسانی نتوانسته‌ایم این طی طریق را انجام دهیم؟ آیا علوم انسانی و فلسفه را اینگونه نگاه می‌کنیم؟ اگر اینگونه نگاه کنیم یعنی ما نتوانسته‌ایم دریافت درستی از فلسفه علوم انسانی داشته باشیم.»

*فلسفه اسلامی هرگز از اخلاق و فرهنگ خالی نبوده است

عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی با تأکید بر اینکه باید فهم درستی از کاربردی شدن داشته باشیم می‌گوید: «باید پرسش را اینگونه مطرح کنیم که آیا فلسفه تنها تأمل نظری درونی است یا اینکه در فلسفه نگاه برون‌گرایانه هم وجود دارد. پاسخ نیز این است که به طور حتم فلسفه نسبتی با حوزه اخلاق، مناسبات جمعی و اجتماعی، سیاست و فرهنگ

دارد و هیچگاه فلسفه اسلامی از این امور خالی نبوده است.»

وی با رد به محاق رفتن فلسفه اسلامی پس از فارابی و جدا شدن فلاسفه‌ای مثل ابن سینا و سهروردی از امر سیاسی اینگونه تلقی‌ات را ناشی از مطالعه نادرست می‌داند و تأکید می‌کند: «بنده اعتقاد ندارم که فلسفه اسلامی هیچ ارتباطی با فرهنگ ندارد، بلکه ما در بستر همین فلسفه اسلامی باید بتوانیم در مورد فرهنگ پرسش عقلی مطرح کنیم. مطالعات ما در حوزه فلسفه اسلامی اندک است، به همین خاطر نمی‌توانیم آموزه‌ها و رویکردهای اخلاق را از آن استنتاج کنیم و این تلقی را داریم که آنچه تحت عنوان فلسفه اخلاق در غرب وجود دارد، تنها اخلاق موجود است. آنچه را که ما در حوزه اسلامی داریم، نمی‌توانیم بر اساس نگاه غربی سامان دهیم.»

***فلسفه‌های مضاف غربی به درد ما نمی‌خورد**

پور حسن گرایش به فلسفه‌های مضاف را ناشی از این احتمال می‌داند که: «شاید تحولی که در فلسفه غرب در دوره اخیر رخ داده که به طور کلی فلسفه (یعنی فلسفه هگلی و کانتی) به شکل فلسفه‌های مضاف در آمده و در مورد محیط زیست، پزشکی، جنگ و غیره به نحو خاص حرف می‌زند، سبب شده که ما تصور کنیم فلسفه اسلامی نیز باید این‌ها را داشته باشد. تصور ما این است که فلسفه اسلامی حتماً باید در فلسفه مضاف قرار بگیرد تا بگوییم کاربردی است. اینکه فلسفه اسلامی را به فلسفه مضاف تقلیل دهیم و تلقی ما این باشد که کاربردی شده است، نگاه نادرستی است.»

وی با رد استفاده مستقیم از فلسفه‌های مضاف غربی می‌گوید: «اگر مراد ما از فلسفه مضاف آن سرنوشتی است که در غرب اتفاق افتاده، این به درد ما نمی‌خورد و کمکی به ما نمی‌کند، یعنی ما نمی‌توانیم تنها با تغییر لفظ پیش برویم بلکه باید در درون سنت اسلامی و اندیشه‌ها و آموزه‌های قرآنی و سنت ایرانی به تأمل عقلی بپردازیم. بنابراین اگر چنین تصویری از فلسفه اسلامی داشته باشیم نباید راهی را برویم که فلسفه اسلامی را به سمت آنچه که امروزه در فلسفه مغرب زمین وجود دارد تقلیل دهیم.»

پور حسن در پایان تأکید می‌کند: «آن فلسفه و تفکر بر اساس نیازهای مغرب زمین شکل گرفته و ما تنها می‌توانیم از پرسش‌های آن‌ها استفاده کنیم، اما درمان و راه حلش را باید خودمان بیابیم. فلسفه اسلامی با آنچه که در مغرب زمین می‌گذرد تفاوت جدی دارد و خواستگاهی دینی و اسلامی و ایرانی دارد. آنچه که درباره فلسفه اسلامی گفته می‌شود ناشی از عدم التفات دقیق به بنیادهای فلسفه اسلامی است.»

*مصاحبه فوق‌الذکر در صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ از شماره ۷۸ - ۷۹ مجله سوره اندیشه با عنوان «فلسفه در بطن زندگی؛ تأملی در نسبت فلسفه اسلامی با مسائل زمانه‌اش» منتشر شده است.